

هامون ایران

تارنمای جامعه مدنی جنوب ایران

آموخته هایم از شرح دکتر ح.ا. تنهایی بر جرج هربرت مید؛ نوشتاری از بی تا مدنی

اسماعیل حسام مقدم، 2018 · Thursday, October 11th

آموخته هایم از شرح دکتر ح.ا. تنهایی بر جرج هربرت مید

بی تا مدنی

نوشتار زیر به برخی از نکات متفاوت از کلیشه های رایجی اشاره دارد که ترجمه غلط و گرامری اصطلاح تخصصی "me & I" به "من فاعلی / من مفعولی" یا "من / مرا" ایجاد و بر فضای اندیشه نظری جامعه شناسی سایه ای سنگین انداخته است. شوریختانه شاهد تثبیت و تداوم فهمی ناروا هستیم که به سبب ترجمه ناصحیح، نه تنها در تازه های نشر حوزه جامعه شناسی نظری، بل در پست های مجازی کانالها و گروههای تخصصی جامعه شناسی نشو و نما می یابد. به عنوان شاگرد، دکتر ح.ا. تنهایی را همواره و با روحیه ای خستگی ناپذیر دیده، خوانده و شنیدم که در سخنرانی ها، درسگفتارها، نگاشته ها و کلاسهای درس خود برای شرح دستگاه نظری جرج هربرت مید، بنیانگذار مکتب کنش متقابل گرایی نمادی، نکاتی کلیدی را گوشزد می نماید تا از مناقشه "من فاعلی / من مفعولی"، در کنار سایر شبهات موجود در پارادایم تفسیرگرایی (مناقشه ساخت / کنش، شبهه خرد / کلان، و یا تقابل عینیت گرایی / ذهنیت گرایی) غبار زدایی شود. سطور زیر برگرفته ای است شاگردانه از همین نکات که به امید بهره مندی از نقد و نظر خوانندگان ارجمند تقدیم می شود. [۱]

۱- آموختم که مراد جرج هربرت مید از اصطلاح "I" یا من اندامی (I/organic)، توانمندی آدمی در فهم و درک انسانی، به عنوان تجلی تمایز انسان از حیوان و گوهری است برآمده از فرایند برآیش [۲] زیست شناختی. پس "I" ابداع معنای من فاعلی نمی دهد. این "I" در گوهر زیست شناختی خود هنوز چیزی از تجربه اجتماعی نیاموخته که بخواهد وارد دیالکتیک فضا بین زمان و مکان شود. پس منطقی هم نمی تواند رفتاری نمادی داشته باشد تا احتساب عملگرایانه کرده دست به برسازی کنش و کرداری مخیرانه بزند. از این نظر نیز اطلاق لفظ "فاعلی" به چنین "من"ی نارواست و سبب از دست رفتن مفهوم انسان شناختی و تن کرد شناختی می شود که مطمح نظر مید بوده است.

۲- آموختم که در دستگاه نظری جرج هربرت مید، "من اجتماعی (me/ social me)" در گریودار انتظارات و چشم داشتهای جامعه است. من اجتماعی یا "me" در واقع معنای متعارف هنجارهای اجتماعی یا دستورالعملهای اجتماعی و فرهنگی را با خود به دوش می کشد که به صورت هنجارهای اجتماعی در بخشی از ساختار اجتماعی خود جای گرفته و از آدمی انتظار دارد که با نگرش جمعی یا "دیگر تعمیم یافته" [۳] همنا شود. به تعبیر مید، افراد زیر تأثیر این نگرش یا روح جمعی اجازه می دهند تا نگرش و رفتارشان کنترل شود. پس من اجتماعی هیچ معنایی از انفعال یا مفعول بودن را به ذهن متبادر نمی کند. انسان به مثابه کنشگری اجتماعی، وفق نظریه مید، می تواند در عین حال به قواعد و درخواستهای اجتماعی نیز پشت کرده و

به اختیار خود صورت تازه ای از کنش را انتخاب کند. پس me معنای من مفعولی نمی دهد.

۳- اگر در عین حال فرض را بر این گزاره بگیریم که ترجمه (I/ organic I))، “ من فاعلی ” ترجمه است، بیایید ببینیم که چه خواهد شد و به چه ایرادهایی بر می خوریم:

نخست اینکه اساسا با هیچ یک از عناصر مفهومی دستگاه نظری مید موافقت و مطابقت نخواهد داشت. فاعلیتی هم اگر هست، برای me نمود بیشتری دارد تا برای ا، چرا که من اجتماعی بیشتر گرایش دارد تا نگرش و کردارش از طریق “دیگری تعمیم یافته ” کنترل شود. در غیر این صورت نه تنها از مسیر شناخت نظریه مید دور می شویم، بلکه به کج راه برداشتی وارونه نیز فرو می غلتیم.

دوم آنکه یک معنای زیستی و آنتروپولوژیک (انسان شناختی) به معنایی صرفا گرامری و دستور زبانی تقلیل می یابد.

سوم آنکه معنای “self” در نظریه مید از دست می رود. خود کنشگر و تصمیم گیرنده از رهاورد فرایندی دیالکتیکی بین خود فاعلی و خود مفعولی (نه من فاعلی و نه من مفعولی) ساخته و پرداخته می شود. البته “خود” می تواند هم فاعلی و هم مفعولی باشد. اما عناصر داخلی خود (متشکل از ا و me) در گیرودار چنین سوء تفاهمی از دست می رود و در تحلیل کنش، این مفهوم کلیدی درست فهمیده نمی شود.

چهارم آنکه فاعل راستین در خلق کنش، اساسا نه ا هست و نه me، بلکه برآیند دیالکتیکی این دو است که self را در معنای سوژه گی آن می سازد؛ خودی که اجتماعی، فرایندی، دیالکتیکی و بازتابی است.

به این ترتیب دریافتم که باید بر دانسته های کلیشه ای پیشین در این باره خط بطلانی کشیده، زین پس به جای “من فاعلی ” از “ من اندامی ” و به جای “ من مفعولی ” از “من اجتماعی ” استفاده کنم چرا که اگر مید در نظر داشت که من فاعلی و من مفعولی را به کار ببرد، در نگارش نظریه اش می نوشت: subjective I و objective me. اما او چنین نکرده و بر (social me) و (organic I) تأکید داشته است.

۴- دکتر تنهایی از سال ۴۷۳۱ به این سو، به ویژه در آثاری چون *درآمدی بر مکاتب و نظریه های جامعه شناسی، بازشناسی تحلیلی نظریه های مدرن جامعه شناسی: مدرنیته در گذار*، همواره کوشیده تا از شبهه ناکی ترجمه های نادرست از سایر عناصر مفهومی دستگاه نظری مید بکاهد. مهم ترین مورد در ترجمه کتاب خوب کوزر توسط دکتر محسن ثلاثی، مترجم توانمند و گرانسنگ متون تخصصی علوم اجتماعی است که البته در برگردان عناصر مفهومی دستگاه نظری مید عملکردی مورد نقد داشته است. اصطلاح انگلیسی role taking که در فارسی به ایفای نقش یا بازی نقش ترجمه شده، در واقع «نقش گیری» است. پس ما هم ایفای نقش داریم و هم گرفتن نقش که در آثار تنهایی مستندا و به نقل از منابع نخستی شرح داده شده و تفکیک شده است:

۱-۴. بازی نقش، ایفای نقش، role playing

ایفای نقش کرداری است فارغ از «خود» و خالی از عنصر آگاهی و فهم نسبت به نقش پیش رو. بازی نقش نشان از تعیین ساخت اجتماعی بر رفتار آدمی دارد. در گله های نخستینی و کوچگر آغازین بشری، «خود» ناگزیر از عمل به وظایفی بوده که بی هیچ قیدی بایستی صورت بگیرد. در چنین فرایندی هیچ گفتگویی بین خود با خود صورت نمی گرفته و هیچ خاطره ای از نقشهای قبلی مرور نمی شده است. درست مثل بازیگر تئاتری که به ازای هر نقش، یک سری رفتارها و کردارها را اجرا می کند. در فرایند بازی یا ایفای نقش، آدمی تحت تعیین جبر اجتماعی، کرداری مقلدانه دارد.

۲-۴. نقش گیری، گرفتن نقش، role taking

در گرفتن نقش یا نقش گیری بر خلاف ایفای نقش، ابتدا نقش فهمیده می شود و سپس به نسبت فهمی که فرد کنشگر از نقشهای سایر کنشگران در نظام تقسیم اجتماعی کار پیدا می کند، دست به احتساب عملگرایانه زده، نقش خود را تنظیم می کند و بر عهده می گیرد. در نقش گیری ویژگی سنجش و بازنگری خود در برابر تعینات ساخت اجتماعی، به مدد آدمی می آید تا نه صرفا مقلدانه، بل متخیلانه و نیت مندانه از میان گزینه های

پیش رو، در رویارویی با گروه‌های اجتماعی، نهادها و جوامع سازمان یافته دست به کنش بزند. چنین کنشی، برآیند دیالکتیک خود با خود و حاصل نقش‌گیری است، نه بازی نقش.

۵- تنهایی به شیوه برهان خلف، فرض را بر این می‌گیرد که اگر ترجمه دکتر ثلاثی را بپذیریم، آن گاه کل مفهوم نقش‌گیری یا role taking در نظریه نقش‌مید، چنان مخدوش می‌شود که اساساً با نظام معرفت‌شناختی مید سازگار نمی‌افتد و چفت و بست دستگاه نظری مید به هم می‌ریزد.

ایفای نقش، نقش انجام شده یا در حال انجامی است که صرفاً حاصل نگرش دیگری تعمیم یافته بوده ماهیتی مقلدانه و جبرگرایانه دارد. پس رویکرد غالب در ایفا یا بازی نقش، عواملگرایانه است؛ بدین معنا که کیفیت بازی نقش، متأثر از شرایطی است که ساخت اجتماعی بر عاملیت افراد می‌گذارد.

در نقش‌گیری، ایفا یا عدم ایفای نقش در گرو دیگری تعمیم یافته نیست بلکه به احتساب عملگرایانه «خود» یا self نیز بستگی دارد. نقش‌گیری مفهومی جبرگرایانه نیست، متخیلانه و مخیرانه است. پس رویکرد غالب در نقش‌گیری تفسیرگرایانه و کنش‌مندانه است.

حال اگر نقش‌گیری را به ایفای نقش یا بازی نقش تعبیر کنیم، رویکرد جبرگرایانه و عواملگرایانه را جایگزین رویکرد غالب تفسیرگرایانه می‌کنیم که بر عنصر آگاهی و اختیار انسان-کنشگر تأکید دارد. بدین ترتیب بنیان معرفت‌شناختی نظری مید دستخوش چرخشی تمام و کمال از تفسیرگرایی و اختیارگرایی به عوامل‌گرایی و جبرگرایی اندیشگان دورکهایمی می‌شود. پس فرض خلف تنهایی ثابت می‌شود.

نتیجه آنکه: نقش‌گیری ابداء و هرگز معنای بازی یا ایفای نقش نمی‌دهد و معادل عبارت role taking، نقش‌گیری است.

۶- دکتر تنهایی در شرح خود بر مید نشان داد که چگونه کم‌خوانی، بدخوانی، تندخوانی، و ناخوانی عناصر مفهومی در یک دستگاه نظری، از یک ترک ریز در ترجمه گرامری نادرست، بدون ملاحظات معرفت‌شناختی نظری، می‌تواند به ایجاد شکافهایی از کج فهمی در آن دستگاه نظری و چه بسا کل یک پارادایم نظری بیانجامد.

[۱] ر.ک. به تنهایی، ح.ا. (۱۹۳۱) *بازشناسی تحلیلی نظریه‌های مدرن جامعه‌شناسی، مدرنیته در گذار* (۱۹۱-۶۹۱). تهران: نشر علم.

Evolution[۲]

Generalized Other[۳]

This entry was posted on Thursday, October 11th, 2018 at 10:23 am and is filed under [مقاله و یادداشت](#)

You can follow any responses to this entry through the [Comments \(RSS\)](#) feed. You can leave a response, or [trackback](#) from your own site.

